

0039

چهارم

۱-

۲۷۲

فوقی

# ادبیات دین

محدثی اکبرشاد

www.ketab.ir

سرشناسه	: اکبرنژاد، محمدتقی، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: ادبیات دین / محمدتقی اکبرنژاد.
مشخصات نشر	: قم: انتشارات دارالفکر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۳۷۲ ص.
شابک	: ۳-۲۱-۲۷۰۱-۶۰۰-۹۷۸.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا	
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۳۶۷] - ۳۷۲: همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: اصول فقه شیعه
موضوع	: قرآن -- احکام و قوانین
موضوع	: قرآن -- مسائل لغوی
موضوع	: Qur'an -- Language, Style
موضوع	: Qur'an -- Law and legislation
موضوع	: Islamic law, Shiites -- Interpretation and construction *
موضوع	: تربیت اخلاقی -- جنبه های قرآنی ( Moral education -- Qur'anic teaching )
موضوع	: اخلاق اسلامی -- جنبه های قرآنی ( Islamic ethics -- Qur'anic teaching )
رده بندی کنگره	: ۴۱۳۹۵ الف ۷ الف / ۸ / ۱۵۹ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۳۱۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۵۲۴۷۴۶



انتشارات دارالفکر  
تاسیس ۱۳۳۶

مؤسس: مرحوم حسین نجفی الاسلامی و المسلمین  
آقای حاج سید عبدالحمید مولانا (ره)

## ادبیات دین

مؤلف: محمدتقی اکبرنژاد

ناشر: انتشارات دارالفکر

چاپخانه: نینوا - قم

نوبت چاپ: چهارم - ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

شابک: ۳-۲۱-۲۷۰-۶۰۰-۹۷۸ ISBN 978 - 600- 270 - 121 - 3

دفتر مرکزی: قم خیابان معلم، مجتمع ناشران پلاک ۳۶

تلفن: ۳۷۷۴۳۵۴۴ - ۳۷۷۳۳۶۴۵ فاکس: ۳۷۷۳۸۸۱۴

دفتر تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری،

روبه روی اداره پست، پلاک ۱۲۴ واحدیک تلفن: ۶۶۴۰۸۹۲۷ - ۶۶۴۰۹۳۵۲

الحمد لله رب العالمين

www.ketab.ir

## فهرست مطالب

۱۳	.....	سخن نخست
۱۷	.....	پیشگفتار

### بخش نخست: کلیات

۲۷	.....	تعریف ادبیات تربیتی دین
۲۸	.....	نیاز به ادبیات دین
۲۹	.....	یک. منزلت ادبیات دین در فهم درست آن
۳۲	.....	دو. منزلت ادبیات دین در تبلیغ و ارائه دین
۳۴	.....	سابقه تاریخی حذف ادبیات انگیزشی از فرایند فقاقت
۳۸	.....	کارکردهای ادبیات تربیتی دین
۳۸	.....	۱. کشف روش تربیتی دین
۳۹	.....	۲. کشف روش تبلیغ دین
۳۹	.....	۳. کشف لوازم حقوقی ادبیات دین
۴۰	.....	مبانی ادبیات دین
۴۸	.....	مزج ادبیات انگیزشی و تعلیمی

۵۳	..... روش کار در ادبیات دین
۵۳	..... ۱. ادله
۵۳	..... الف. وجدان و فطرت
۵۴	..... ب. عقل
۵۴	..... ج. عرف مخاطبان متون دینی
۵۵	..... د. ملاحظه موارد استعمال یک چیز در متون دینی
۶۰	..... بررسی اقوال علما
۶۱	..... ۱. موارد شک
۶۲	..... نکته
۶۲	..... ۳. موارد غیر کاربردی

### بخش دوم: ادبیات انگیزشی

۶۵	..... اقسام ادبیات انگیزشی
۶۷	..... فصل اول: انذار و تبشیرهای اخروی
۶۷	..... ضوابط استفاده حکم قههی از انذار و تبشیر
۷۰	..... واژه‌های انذار و تبشیر
۷۱	..... یک. واژگان انذار
۷۱	..... ۱. جهنم و لوازم آن
۷۲	..... ۲. قیامت و لوازم آن
۷۵	..... ۳. انتقام
۷۶	..... ۴-۶. سخط، غضب و مقت
۸۰	..... ۷. ویل

۸۲	۸. لعن
۸۸	۹. هلاکت
۸۹	۱۰. خسران
۹۱	۱۱. خزی
۹۳	۱۲. حسرت
۹۵	۱۳. حَیْبِه
۹۷	۱۲. اظهار احاطه بر اعمال
۹۸	۱۵. وعظ
۹۹	۱۶. شیطان
۱۰۴	شیطان به معنای شیء مضر
۱۰۵	دو. وازگان تبشیر
۱۰۵	۱. بهشت و لوازم آن
۱۰۶	۲. رضا
۱۰۶	۳ و ۴. فوز و فلاح
۱۱۲	فصل دوم: انذار و تبشیرهای دنیوی
۱۱۴	ضوابط استفاده حکم فقهی از انذار و تبشیر دنیوی
۱۱۵	یک. انذار به عذاب استیصال
۱۱۶	دو. انذار به امور تدریجی
۱۲۰	فصل سوم: تحقیر و تعظیم
۱۲۰	۱. تحقیر
۱۲۱	تشبیه به چهارپایان
۱۲۷	تشبیه به مردگان و جمادات

- ۱۲۸ ..... مقایسه با افراد معلوم الحال ..... ۲۵
- ۱۲۸ ..... روبرو کردن با برخی واقعیت‌ها ..... ۵۲
- ۱۲۹ ..... نفی قوای انسانی ..... ۲۵
- ۱۲۹ ..... سلب عقل و شعور ..... ۲۵
- ۱۳۲ ..... سلب علم ..... ۲۵
- ۱۳۶ ..... تحقیر نفس در برابر خدای متعال جل و علی ..... ۲۵
- ۱۴۲ ..... یک توجه به فقر ذاتی انسان در مقام دعا و کندن لباس امامت و عصمت ..... ۲۵
- ۱۴۴ ..... دو مقام ادب ..... ۲۵
- ۱۴۵ ..... سه خدعه با نفس ..... ۲۵
- ۱۴۷ ..... ملاک خدعه ..... ۲۵
- ۱۴۸ ..... روش خدعه با نفس ..... ۲۵
- ۱۵۰ ..... ۲. تعظیم ..... ۲۵
- ۱۵۱ ..... ادبیات زیارت ..... ۲۵
- ۱۵۴ ..... فصل چهارم: حکمت و مبالغه در ثواب و عقاب ..... ۲۵
- ۱۵۶ ..... ۱. فضای عمومی دین ..... ۲۵
- ۱۵۸ ..... حکایت ما، در دنیا ..... ۲۵
- ۱۵۹ ..... ۲. تحلیل درست ثواب‌ها و عقاب‌ها ..... ۲۵
- ۱۶۳ ..... مقایسه‌های غیر معقول ..... ۲۵
- ۱۶۹ ..... یک. ثواب پایه و ثواب مضاعف ..... ۲۵
- ۱۷۰ ..... دو. مقایسه کلی عمل با کلی عمل دیگر گاه از جهت خاصی لحاظ شده است ..... ۲۵
- ۱۷۱ ..... سه. مبالغه ..... ۲۵
- ۱۷۴ ..... چهار. جهت مقایسه ..... ۲۵

بخش سوم: ادبیات تعلیمی

۱۸۰	ویژگی‌های ادبیات تعلیمی تربیتی
۱۸۰	۱. وضوح بیشتر
۱۸۱	قاعده عمومی در الفاظ مشترک
۱۸۱	۲. تأکید
۱۸۵	۳. مجمل‌گویی
۱۹۰	اسباب در ادبیات تربیتی در ادبیات تعلیمی
۱۹۲	نکته
۱۹۴	فصل اول: الفاظ الزام به فعل
۱۹۴	۱. کتب
۱۹۶	۲. فرض
۱۹۸	تفاوت‌های فرض و واجب
۱۹۸	۱. صراحت بیشتر در مفهوم الزام
۲۰۳	۲. آنچه خداوند مستقیماً تشریح کرده است
۲۰۸	آثار فقهایی تمایز فریضه از سنت
۲۱۲	۳. واجب
۲۱۷	۴. لازم
۲۲۰	۵. حدود الله
۲۲۱	۶ - ۹. ایمان، کفر، اسلام و نفاق
۲۲۱	۱۰. لابد
۲۳۲	۱۱. «علی» و مشتقات آن
۲۳۵	آثار فقهی
۲۴۱	۱۲. عمومیت دادن به خطاب



۲۴۴	فصل دوم: الفاظ الزام به ترک
۲۴۴	۱. حرام
۲۴۵	۲. لایحوز
۲۴۶	برخی از موارد استعمال این واژه در مکروهات
۲۴۸	۳. لا یصلح
۲۵۲	۳. ایاک
۲۵۴	۴. سُحت
۲۵۵	۵. حرم
۲۵۷	۶. خطای سوانح
۲۶۱	۷. فساد و صلاح
۲۶۲	۸. ذنب
۲۶۴	۹. سوء
۲۶۵	۱۰. فسق
۲۶۸	۱۱-۱۳. عسیان، طغیان و استکبار
۲۷۰	۱۴. ظلم و عدل
۲۷۲	۱۵. هوی
۲۷۴	۱۶. تقوا
۲۷۶	۱۷ و ۱۸. «خیر و شر» و «نفع و ضرر»
۲۷۹	۱۹. «هدایت و ضلالت» و «نور و ظلمات»
۲۸۱	۲۰. «رد و قبول» و «صحیح و باطل»
۲۸۸	توضیح درباره کلمه «باطل»
۲۸۹	۲۱. حق و باطل
۲۹۲	۲۲. خبیث و طیب

۲۹۴	.....	۲۲. غفلت
۲۹۶	.....	۲۳. غرور
۲۹۷	.....	۲۴. توبه و غفران
۲۹۹	.....	۲۵. لعب
۳۰۱	.....	۲۶. لهو
۳۰۴	.....	۲۷. لغو
۳۰۷	.....	۲۸. حیاة الدنيا
۳۰۹	.....	فصل سوم: الفاظ توصیه به کارهای غیر الزامی
۳۰۹	.....	۲۰۱. مستحب و مندوب
۳۱۱	.....	۳. نافله
۳۱۳	.....	۴. تطوع
۳۱۴	.....	۵. سنت
۳۱۶	.....	۶. ینبغی و لاینبغی
۳۲۱	.....	فصل چهارم: الفاظ توصیه به ترک غیر الزامی
۳۲۱	.....	۱. مکروه
۳۲۳	.....	۲. لای نفی
۳۲۷	.....	۳. لیس منا
۳۳۱	.....	۴. لا احب
۳۳۲	.....	فصل پنجم: الفاظ اباحه
۳۳۳	.....	۱. مباح
۳۳۵	.....	۲. حلال
۳۳۶	.....	۳. جایز

۳۳۷..... ۴. لا بأس

۳۳۸..... ۵. لا جناح

بخش چهارم: ملحقات

۳۴۳..... یک. افعّل تفضیل

۳۴۹..... دو. تغییر اصطلاحات

۳۵۰..... ۱. تفسیر

۳۵۲..... ۲ و ۳. علم و ظن

۳۵۴..... ۲. تعقیب

۳۵۸..... ۵. شهرت

۳۵۹..... ۶. تراوح از صبح تا شب

۳۶۰..... ۷. قهرمان

۳۶۱..... ۸. حسنان

۳۶۲..... ۹. حرم امیر المؤمنین

۳۶۳..... ۱۰. وضو

۳۶۷..... کتابنامه

WWW.KOTABOON.COM

## سخن نخست

علم، ریشه در اندیشه دارد و اندیشه سرچشمهٔ رشد و تعالی است. در علم منطق نیز گفته‌اند تفکر، حرکت از داشته‌ها به سوی نداشته است؛ یعنی از آنچه می‌دانیم، مدد می‌گیریم تا پرده از آنچه می‌دانیم، برگیریم. بدین ترتیب، تفکر خاستگاه نوآوری و رشد است، و علم را نیز در مسیر درست می‌اندازد. علمی که از موهبت جوشش محروم است، دچار اعوجاج گشته و راه به جایی نخواهد برد. علوم دینی نیز از این قاعده مستثنا نیست.

منطق فهم دین یا همان اجتهاد مصطلح در طول زمان متناسب با هر دوره، تطوراتی را از سر گذرانده است. در عصر زمان اهل بیت (ع) به دلیل برخورداری از وجود معصوم (ع)، اجتهاد بیش از تفریع فروع از اصول نبود، اما در عصر غیبت که پرسش‌ها و شبهات نیز فزونی گرفت، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) کتاب‌های گره‌گشای مبسوط و العدة فی اصول الفقه را نوشت. او اگرچه العده را ناظر به اصول عامه به رشتهٔ تحریر درآورد، اما نه منفعل که فعال بود و فقه شیعه را در برابر خطر اثرپذیری از اصول عامه رهایی بخشید و بانی جدید در مذهب امامیه گشود. پس از وی، اجتهاد دچار رخوتی صد ساله شد، اما با کوشش‌های ابن ادریس حلی (م ۵۹۸ق) و محقق حلی (م ۶۷۶ق)، اصول و فقه شیعی، دوباره شکوفا شد و راه خود را یافت. پس از آن نیز شجرهٔ طیبهٔ اجتهاد به دست توانمند علامه حلی (م ۷۲۶ق) به بار نشست و ریشه دواند. در روزگاران پس از ایشان، برخی جریان‌های افراطی اجتهادی، زمینه پیدایش

اخباری گری را فراهم آوردند، جریانی که حوزه‌های شیعی را به تلاطمی نامبارک انداخت و نزدیک دو قرن، حوزه‌های علمیه را از جوشش و توسعه بازداشت؛ تا اینکه علامه وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ق) به میدان فقاقت آمد و دوره‌ای تازه را بنیان نهاد. سپس شاگردان نامدار علامه، راه او را ادامه دادند و فقه امامی به مدرسه شیخ انصاری (۱۲۸۱ق) بار انداخت.

بنابر این تحول در تاریخ فقه و اصول شیعه، هیچ‌گاه جای خود را به خمود و جمود نداده و اجتهاد شیعی همواره رو به سوی رشد و گسترش مرزهای فقاقت بوده است. تحول در چهارپرب تفکر اصیل شیعی، لازمه صلاح و سداد است.<sup>۱</sup> از این رو اجتهاد شیخ طوسی (ره) و شیخ انصاری (ره)، با همه گستره و عمقی که یافته‌اند، مقبول افتاده است. انقلاب اسلامی ایران، گرچه انقلابی سیاسی بود، چون زیر پرچم دین رخ داد، پرسش‌های بسیاری را رولنه حوزه‌های علمیه کرد؛ پرسش‌هایی با سوبه‌های گوناگون و انگیزه‌های متفاوت. پاسخ به این پرسش‌ها منطقی ویژه و متناسب با زمانه می‌طلبید. فقهای عظام در طول قرن‌های گذشته کوشیدند تا فقه را متناسب با زمان خود تعالی بخشند. آنان با سؤالات ما مواجه نبودند تا اصولی تکامل یافته‌تر و اجتهادی پیشرفته‌تر را بنیان نهند. بدین رو به تحول در منطق علمی حوزه‌های علمیه و شیوه فهم متون دینی چندان نمی‌اندیشیدند.

تحول در منطق فهم دین (اجتهاد مصطلح) دو پایه دارد. یک رکناداری به اصول مسلم در فقه و اجتهاد؛ دو. کوشش علمی در ابعاد اصول عقلایی. با نظر داست این دو رکن اجتهاد، سه ساحت و عرصه در منطقه فقاقت نیاز به بازسازی دارند:

۱. پالایش دستگاه اجتهاد از آنچه موجب گرانباری آن شده است؛ همچون مباحثی که زیر عنوان غیر مستقلات عقلیه ارائه می‌شود و برخی سرفصل‌ها در مباحث الفاظ.

۱. عیون الحکم و المواعظ (للشیخ)، ص ۱۱۴، ح ۲۵۱۹: أُرْجَى النَّاسِ صَلَاحاً مَنْ إِذَا وَقَفَ عَلَى مَسَاوِئِهِ سَارَعَ إِلَى التَّحَوُّلِ عَنْهَا.

۲. تدارك كاستی‌ها در سه عرصه:

۲-۱. تبیین رابطه منطقی میان مبانی عقیدتی و فقهی، که در «کلام فقاهی» از آن

سخن گفته‌ایم؛

۲-۲. تولید آیین راهبردی و کاربردی تفسیر متن، به گونه‌ای که همه عناصر

تأثیرگذار بر جریان انتقال معنا را پوشش دهد. این نظام‌واره را در کتاب «منطق تفسیر متن» به بحث و بررسی گذاشته‌ایم.

۲-۳. تبیین ادبیات تربیتی دین در کنار ضوابط عام تفسیری که از کاستی‌های مهم

در گفتمان اجتهادی ما است. کتاب «ادبیات تربیتی دین»، عهده‌دار گفت‌وگو درباره این مهم است.

۳. اصلاح روش‌های حل مسئله. مسائل مفید و کاربردی در فقه و اصول ما

کم‌شمار نیست و در بسیاری از آنها نیز به پاسخ‌هایی راهگشا دست یافته‌ایم؛ اما ناروشمندی، گاهی راه حل مسئله را دراز و گاه نافرجام کرده است. کتاب «نظام معرفتی فقاہت» مباحث حجج، اصول عملیه و تعارض ادله را از این منظر می‌نگرد و راهکارهایی را نیز پیش می‌نهد.

در آغاز این راه دشوار اما پرثمر، نگارنده از همه خوانندگان فاضل و دلسوز تقاضا

می‌کند که او را از نقدها و ارشادهای خود بهره‌مند سازند.

روزهایی درخشان‌تر و روزگاری تابناک‌تر را برای فقه پرافکارانه و حوزه‌های

علمیه آرزومندم و از خدای بزرگ توفیق افزون‌تر و سلامت همه مجتهدان عالی‌مقام را

مسئلت می‌نمایم. نیز وظیفه خود می‌دانم که از همه دوستان و همراهانم که مرا در تولید و نشر این آثار همراهی کردند و از هیچ کمکی دریغ نوزیدند، سپاسگزاری کنم.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

حوزه علمیه قم

محمدتقی اکبرنژاد

## پیشگفتار

دوران کودکی من در محله‌ای به نام «آرام» گذشت، هرچند نام بی‌مسمایی داشت و اتفاقاً خیلی با آرام و سر از سر و صدا بود. دست به یقه می‌شدیم و با سر شکسته به خانه برمی‌گشتیم. پسری به نام سجاد بود که جثه‌ای کوچک داشت؛ اما سن بیشتری داشت. سراغم آمدن شاید هم من سراغ او رفتم و آن نیم‌بند درسی هم که می‌خواندم، به کلی ترک کردم و نمره‌هایم از رتق افراط و رفته‌رفته از مرز ۱۰ هم گذشت و به ۲ و ۳ رسید. آخر سال درس املام را تجدید شدم و کارم از شهر یور و مهر سر در آورد. آن سال من خرداد ۹ گرفتم و از برکت سسی بالفی که به انجام رساندم، شهریورماه نمره ۲ شد؛ یعنی: مردود شدم؛ ولی تنها خیری که جگ تحمیلی به من رساند، همین بود که آن سال شدت بمباران باعث شد تا برای اولین و آخرین بار در تاریخ ایران اجازه دادند که بچه‌های ابتدایی در مهرماه مجدداً امتحان بدهند. این در حالی بود که تأثیر بمباران هوایی در مردود شدن من یک هزارم تأثیر جناب سجاد هم نبود؛ ولی در هر حال در مهرماه ۱۵ شدم و سر کلاس دوم رفتم.

حقیقت مطلب این است که وقتی با سجاد میان کوچه‌ها سیلان و ویلان می‌کردیم، خودمان هم می‌دانستیم که کار درستی نمی‌کنیم؛ اما نیاز به تشویق و ترهیب داشتیم. کثرت اولاد و مشکلات عدیده از جمله اینکه پدرم اغلب در جبهه بود، باعث می‌شد تا کسی به ما تذکر ندهد تا اینکه کار از کار گذشت و شهریور فرار رسید و نمره ۲ تحصیل شد. بعد از آن برادر بزرگ‌ترم مرا به‌طور ویژه تحت نظر گرفت. کار از امر و

نهی‌های معمول و متداول گذشته بود. گاه نصیحت می‌کردند که اگر درس نخوانی، فردا رفتگر همین محل می‌شوی. اگر درس نخوانی، بدبخت می‌شوی. دوستانت پیشرفت می‌کنند و تو عقب می‌مانی؛ ولی اگر خوب درس بخوانی، دکتر و مهندس می‌شوی و آن قدر پول در می‌آوری که در جیب‌هایت جا نمی‌شود. حتی اگر این نصیحت‌ها هم کارساز نمی‌شد، بعضاً اخوی از تنبیه بدنی هم مضایقه نمی‌کرد تا من درس بخوانم و صد البته همان سخت‌گیری‌ها و انذار و تبشیرها باعث می‌شد تا از ۲ به ۱۵ رسیدم.

فرق برادر من با بقیه در این بود که آنها به توصیه و امر و نهی بسنده می‌کردند؛ ولی او از هیچ‌کاری مضایقه نداشت. نصیحت می‌کرد و آثار خوب و بد کارهایم را بارها یادآور می‌شد. حتی تنبیه هم می‌کرد. رسیدگی دقیقی داشت. بی‌شک در آن ایام بر روی کره خاکی کسی بدتر از او برای من نبود؛ زیرا دیگران مؤدبانه توصیه می‌کردند و رد می‌شدند؛ ولی او حاضر به دلدادم بد باشد؛ ولی مرا به پیش ببرد. من ادبیات دیگران را ادبیات حقوقی یا تعلیمی و ادبیات برادرم را ادبیات تربیتی می‌دانم. اولی فقط امر و نهی می‌کند و مرزها را مشخص می‌کند؛ ولی دومی علاوه بر آن، انگیزه می‌سازد و به حرکت در می‌آورد. اولی سرد و بی‌روح است؛ ولی دومی از قلبی سرشار از محبت بر می‌خیزد و روح مخاطب را سرشار از هیجان و نشاط باطنی ترس و نفرت می‌کند. خلاصه اینکه اولی می‌گوید؛ ولی دومی می‌برد؛ از این رو ادبیات والدین در مواجهه با فرزندشان، تربیتی است. آنها دلسوزانه مراقب فرزندانشان هستند. حتی حاضر می‌شوند، آدم بد باشند؛ ولی بچه‌هایشان را نجات دهند. اصرار می‌کنند؛ من تسلیم می‌شوم و تشویق می‌کنند. حتی گاه متوسل به زور می‌شوند تا نوردیدگانشان به خطا نروند و به خاک سیاه نشینند.

سال‌ها پیش اولین بار وقتی تصمیم گرفتم، خودم قرآن و سنت را بفهمم و واسطه‌ها را بردارم، گرفتار تحریر عجیبی شدم؛ زیرا من در رساله‌ها و مباحث فقهی متداول با



چند واژه حرام، حلال، واجب، مباح، مستحب، مکروه، باطل و صحیح انس گرفته بودم که اتفاقاً هر چه بیشتر سراغشان را در کتاب و سنت می‌گرفتم، کمتر می‌یافتم. شما هم می‌توانید امتحان کنید. وقتی قرآن می‌خوانید، دنبال این کلمات باشید یا جلدی از اصول یا فروع کافی را از قفسه بیرون بکشید و شروع به خواندن کنید. چند بار با این کلمات مواجه می‌شوید؟

ما، در رساله‌های عملیه و کتاب‌های فقهی متداول مانند شرح لمعه و مکاسب اغلب با ادبیات حقوقی نیز سر و کار داریم. برای مثال احکام نماز را این طور شروع می‌کنیم که نماز شرایط، موانع و اجزایی دارد. شرایط آن کذا، موانع آن کذا و اجزای آن نیز کذا هستند. همین‌طور نماز دارای مستحباتی نیز هست؛ مانند بالا بردن دست‌ها در هنگام تکبیر، صاف کردن پشت هنگام رکوع و قنوت و... این روش را در شرح لمعه و مکاسب نیز به وضوح مشاهده می‌کنیم. در یک کلام ما به ادبیات تعلیمی و حقوقی که در صدر بیان مرزهاست، عادت کرده‌ایم و عمری با آن انس گرفته‌ایم؛ اما وقتی که وارد قرآن و روایت می‌شویم، صفحه بر می‌گردد و ما، در دنیای دیگری وارد می‌شویم. در این فضا به جای استفاده از امر و نهی از ادبیات انگیزشی استفاده می‌شود. برای مثال به جای اینکه بگوید: قنوت مستحب است، می‌گوید:

مَنْ تَرَكَ الْقُنُوتَ رَغْبَةً عَنْهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ.<sup>۱</sup>

به جای اینکه بگوید: غیبت حرام است، می‌گوید:

وَلَا يُعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مِنْ غَيْرِ هَيْبَةٍ وَ اتَّقُوا

اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ.<sup>۲</sup>

الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الرَّأْيِ.<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۳۹، ح ۶.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۳. شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۶۲، ح ۹۰.

به جای اینکه صرفاً بگوید: دینتان را یاد بگیرید، می گوید:

عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَةِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ  
اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُرَكِّ لَهُ عَمَلًا.

لَوَدِدْتُ أَنْ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَّقَهُوا.<sup>۱</sup>

یا به جای اینکه به توصیه کسب حلال اکتفا کند، می گوید:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَا فَعَلَ عَمْرُ بْنُ مُسْلِمٍ قُلْتُ  
جَلَسَتْ فِدَاكَ أَقْبَلَ عَلَى الْعِبَادَةِ وَ تَرَكَ التَّجَارَةَ فَقَالَ وَيْحَهُ أَمَا عَلِمَ أَنْ تَارِكَ الطَّلَبِ  
لَا يُسْجَبُ لَهُ.<sup>۲</sup>

إِنَّمَا كَانَ الرَّجُلُ مُعْتَمِدًا فَيَعْمَلُ بِقَدْرِ مَا يَقُوتُ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَهْلَهُ وَ لَا يَطْلُبُ حَرَامًا فَهُوَ  
كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.<sup>۳</sup>

همین طور نمی گوید: آدم دستن حرام است. می گوید:

وَ مَنْ يَقْتُلُ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاءُ لَهُ عَهْدُهُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُ وَ أَعَدَّ لَهُ  
عَذَابًا عَظِيمًا.<sup>۴</sup>

مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي  
الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.<sup>۵</sup>

نگارنده را تصور کنید که با چه خیره سری دنبال اصطلاحاتی مانند واجب و حرام و صحیح و فاسد می گردد و در میان انبوه آیات و روایاتی که شوع برود و خیره جشان متفاوت است، سرگردان رها و هر لحظه بر حیرتش افزوده می شود. گاه از خود ناامید

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۸، ۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۸۴، ح ۵.

۳. همان، ص ۸۸، ح ۳.

۴. سوره نساء، آیه ۹۳.

۵. سوره مائده، آیه ۳۲.

می‌شدم و احساس می‌کردم که آیات و روایات را نمی‌توانم درک کنم؛ حتی گاه از ذهنم خطور می‌کرد که گویا خدا و پیغمبر و امام، عمد داشته‌اند که به گونه دیگری حرف بزنند. مثل اینکه خود را متعهد نمی‌دانند که عامه فهم سخن بگویند؛ در حالی که این با مبانی مسلم عقیدتی من ناسازگار بود.

مشکل به همین جا ختم نمی‌شد. در علم اصول یاد گرفته بودیم که همیشه از امر و نهی شروع کنیم و به لوازم آن مانند عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و ... بپردازیم. گویا تصور ما این بود که شارع با امر و نهی، دینش را ابلاغ می‌کند. برای همین نیز از صیغه امر شروع می‌کنیم و به لوازم آن می‌پردازیم؛ در حالی که شارع از ادبیات بسیار مثنوی استفاده کرده است. برای مثال برای بیان الزام، بیش از اینکه از صیغه افعال کمکی بگیرد، از واژه‌گانی نظیر «کتب، فرض، واجب، لابد، علیکم و...» استفاده کرده است یا برای استحباب به جای اینکه از خود واژه استحباب استفاده کند، از الفاظی مانند «ینبغی، مندوب، احب، سنن، نافله، تطوع و...» یاری گرفته و به جای نهی از الفاظی مانند «حرمت، فسق، سوء، محبت، جرم، خطا و...» استفاده کرده است. شگفتی من تمام نمی‌شود، از اینکه چرا بررگان ما صدها سال کار فقهی کردند و همیشه نیز با این معضل دست به گریبان بودند؛ ولی به این نقطه توجه نکرده‌اند که صرف بحث از صیغه افعال و امثال آن کافی نیست و بخش عمده دین با الفاظ دیگری بیان شده است و باید از آنها نیز بحث و گفت و گو شود. اگر این اتفاق می‌افتاد، صدها و بلکه هزاران طلبه مثل من، پس از سال‌ها تحصیل اصول و تدریس آن در مواجهه با کتاب و سنت به بن‌بست نمی‌خوردند و از فهم خود مأیوس نمی‌شدند؛ بلکه احساس می‌کردند که با زبان قرآن و حدیث آشنا هستند و ورود و خروج‌های آن را می‌دانند. حتی کنایه‌های شارع را به خوبی می‌فهمند و می‌دانند که چه موقع او از ادبیات عاطفی مانند «لیس منا اهل البیت» و کی از ادبیات اندازی و الزام‌آور مانند «والله ما شیعه علی کذا...» استفاده می‌کنند. می‌فهمید که شارع کی و کجا در مقام اجمال و کجا در مقام

تفصیل است؛ کجا باید دنبال حکم فقهی باشد و حدود مسئله را تعیین کند و کجا باید دنبال نصیحت‌پذیری باشد و فقط گوش باشد و بشنود و دنبال حکم درآوردن نباشد؛ ولی مثل افرادی نظیر من در سال‌های پیش به فرد چشم بسته‌ای می‌مانند که وارد باغی شده است؛ اما نمی‌داند از کجا باید میوه بچیند؛ کجا باید بنشیند و کجا باید قدم بزند؛ از این رو ناگاه در جایی که هیچ درختی نیست، دستش را به هوای چیدن میوه‌ها دراز می‌کند و صحنه‌های طنزآلودی را برای اهل معرفت پدید می‌آورد.

### کتاب حاضر در یک نگاه

این کتاب در چهار بخش تهیه شده است.

بخش اول کلیات و مبانی است. در این بخش در صدد تعریف ادبیات دین و تبیین کارکردهای آن، چه در حوزه استنباط و چه در حوزه تبلیغ دین هستیم. همچنین ادامه سابقه تاریخی غفلت از این دانش و پیامدهای آن در فقه شیعه بررسی خواهیم کرد. البته از تحقیق مبانی این علم و روش پرداخت به مسائل و ادله آن نیز غفلت نشده است تا خوانندگان عزیز در جریان اصول این علم قرار گیرند.

بخش دوم مربوط به ادبیات انگیزشی است. در این بخش در صدد آنیم تا نشان دهیم که شارع با چه روش‌هایی حس لذت و درد را فعال و انکوره او را در عمل به وظایف شرعی تقویت می‌کند. یکی از اهداف ما، در این بخش پاسخ به این پرسش است که کدام یک از این واژگان یا سبک‌های اندازی و تبشیری دلالت بر احکام الزامی یعنی واجب و حرام و کدام یک بر احکام غیر الزامی مستحب و مکروه دلالت می‌کند؟ این کار افق جدیدی را پیش روی فقیه می‌گشاید و بسیاری از آیات و روایات که در مقام وعظ هستند، بسان ادبیات تعلیمی، کاربرد فقهی می‌یابند و این هدف بزرگی است.

بخش سوم از این کتاب ناظر به ادبیات تعلیمی دین است. در این بخش به دنبال آن

هستیم که به این پرسش جواب دهیم که اگر شارع می‌خواست مفهوم الزام به فعل یا الزام به ترک یا ترغیب به یکی از آن دو را بیان کند، از چه الفاظ و ساختارهای گفتاری بهره می‌گرفت؟ یعنی برخلاف آنچه در مباحث الفاظ اصول فقه مشاهده می‌کنیم. در آنجا امر و نهی را مطرح می‌کنیم و می‌پرسیم: صیغه افعال بر چه دلالت دارد؛ الزام یا استحباب یا مطلق طلب؟ اما در اینجا از معنا شروع می‌کنیم و می‌پرسیم: بالاخره شارع اراده‌های الزامی و غیر الزامی داشته است. برای ابراز اراده الزامی یا غیر الزامی چه روش‌ها و واژگانی را به کار گرفته است؟ آن‌گاه با استقصا در متون برجای مانده از او یکی‌تک واژگانی که در مظان هستند، بررسی شوند.

بخش چهارم تشکیل دهنده ملحقات این اثر است.

در نهایت متذکر می‌شویم که این کار، آغازی در تأسیس یک علم است و به معنای پایانی بر آن نیست؛ از این رو با وجود تلاش‌های فراوان و بازنویسی‌های مکرر، خالی از ضعف نیست و از فضلا و استادان محترم انتظار می‌رود، دیدگاه‌های مشفقانه خود را در تکمیل این وجیزه از نویسنده دریغ ندارند.

محمدتقی اکبرنژاد